

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه مکار (جله، هتم)

ختم منموی استاد اذت ۹۵/۱۰/۲۵

برای سلامتی خود و خانواده و همه کسانی که مجاهد راه خدا هستند، صلوات

برای آموزش گناهان بالاخص گناهایی که بخاطر اهمال و نواقص ما در دنیا ایجاد شده و برای اینکه بقیه الله (عج الله تعالی فرجه) واسطه آموزش شوند، صلوات

در بحث‌های قبلی ما شاکیه حیات دنیا مطرح شد و مختصات تکاثر در این شاکیه مشخص شد. در بخش دوم برای شکستن این شاکیه، بحث علم از سوره مطرح شد. طبق سوره مبارکه تکاثر چیزی که گرفتار شدن به حیات دنیا را می‌شکند، علم است.

دلیلش این آیه است که «کلا سوف تعلمون». به زودی علم بکار می‌افتد. زمانی که کار از کار گذشته است. وقتی انسان‌ها به آخرت بروند متوجه می‌شوند که حیات دنیا چه بوده است. در آخرت چنین علمی برای انسان درجه و پیشرفتی ایجاد نمی‌کند. اگر انسان در حیات دنیا غوطه‌ور باشد، درکات جهنم برایشان بیشتر شده و حسرت بیشتری در آخرت دارند. این بخاطر دوام و بقای آخرت است. در دنیا تغییر امکان دارد. مثلا بخل و حسد و ... را می‌توان درمان کرد ولی در آخرت دیگر چنین امکانی نیست. همه انسان‌ها به علم می‌رسند، یا در دنیا و یا در آخرت.

دلیل دیگرش آیه «کلا لو تعلمون علم الیقین» است. که می‌گوید انسان می‌توانست به علم الیقین برسد. «لو» در این آیه می‌توان این‌طور هم معنا کرد که «ای کاش انسان به علم می‌رسید». دچار لهو و تکاثر نمی‌شد.

علم در حیات دنیا بحث کلیدی و مهمی است. اگر کسی پرسد که ما چه کنیم که در حیات دنیا عاقبت بخیر شویم، صفاتمان را تغییر دهیم. جوابش رسیدن به علم است. سوره تکاثر می گوید که علم چرخه تکاثر و حیات دنیا را می شکند.

این سوال مطرح می شود که چه علمی چنین توانی را دارد؟ خیلی ها علم داشتند اما مشغول حیات دنیا شده اند.

- این علم چیست؟
- از کجا باید بدست بیاید؟
- شاخص های این علم چیست؟

فایل مبحث «علم» برای شما رونمایی شد و امروز ادامه اش را بیان می کنیم. غالب مطالب کتاب علم آیات قرآن است. کتاب ۳۶۴ صفحه است. ۲۰۰ صفحه کتاب آیات است. در بخش آخر کتاب، همه کاربردهای واژه علم در سوره های قرآن آورده شده است. در این کتاب، بیان قرآن با بیچ فیلسوف و دانشمندی مخلوط نشده است. هر فصل کتاب با یک سوره بسته شده است. سوره بقره ۵۰ صفحه از کتاب را در بر گرفته است. محورهای علم در سوره بیان شده است. موضوعات هر سوره متناسب با آن تطبیق داده شده است. در این سوره ۱۰۲ بار واژه علم آمده است. حدود ۷۰ آیه، کلمه علم را در خود دارد.

انگیزه ما این است که ذهنیاتی که در مورد «علم» وجود دارد را پاکسازی کنیم تا «علم» را آن گونه که قرآن می خواهد ببینیم.

علم از چند منظر بررسی شده است. به همین خاطر می توانیم نسبت به ماهیت «علم» اطلاع پیدا کنیم. علم اگر حیات معنوی ایجاد کرد، علم است. اگر حیات معنوی ایجاد نکرد علم نیست. علم باید حیات ایجاد کند و انسان را احیا کند. اگر قرآن خواندم باید بلافاصله آثار حیات را در خودم ببینم.

حال باید بدانیم حیات چیست؟

امام معصوم علمش مصادف «حیات» است.

«إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَّهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يُنْفِذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ.»^۱

دنیا، نهایت دید، انسان کور است. پشت آن را نمی‌تواند ببیند. بصیر کسی است که نگاهش به دنیا بانفوذ است و پشتش را می‌بیند. مثلاً حادثه را ابتلا و رحمت می‌بیند. مشکل و بیچارگی نمی‌بیند. بصیر چشمش از حوادث دنیا سو می‌گیرد. دنیا بهانه مشاهده آخرت می‌شود. «اعمی» تمام دینش می‌شود دنیا. علم در این روایت معادل چشم بینا و آخرت‌گرایی است. «الیها» شاخص است یعنی از آن سو می‌گیرد و قوت نور می‌گیرد.

از آیه الکرسی فهمیدیم که علم به حیات ربط دارد. حی القیوم. بعد در روایت دیدیم که امیرالمومنین (علیه‌السلام) هم می‌فرمایند:

«بالعلم تكون الحیاة.»^۲

«العلم حیاة الایمان نجاة.»^۳

«ثمرَةُ العلم الحیاة.»^۴

بحث «بصیر» و «اعمی» در علم خیلی مهم است. مدل زندگی اعمی و بصیر فرق می‌کند و هر کدام سبکی دارد. اعمی قدرت ادراک ندارد. یعنی قوای ساختار وجودی‌اش خاموش است. یعنی مرده است. بعضی وقت‌ها، نه همیشه علم را با حیات می‌شناسیم. چون روایات و قرآن هم علم را از منظرهای دیگر مورد توجه قرار داده‌اند. براساس ویژگی‌های حیات می‌توان ویژگی‌های علم را شناخت.

جنس علم مثل جنس روح و رحمت است. علم، افاضه‌ای از جانب خدا که اگر به انسان نازل شود، می‌تواند ببیند و بشنود و زندگی‌اش عوض می‌شود.

^۱ نهج البلاغه ص ۱۹۱

^۲ غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۲۹۸

^۳ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۶۲

^۴ عیون الحکم و المواعظ؛ ص ۲۰۷

در بررسی این موضوع سوره یاسین را مطرح کردیم. علم و حیات را در سوره یس دیده‌ایم. اگر کسی می‌خواهد علمش حیات‌دار باشد سوره یاسین را زیاد بخواند. منذر در سوره یاسین انسان را احیا می‌کند. بوسیله انذار، علم حیات‌دار به انسان نازل می‌شود. انسان، عالم که بشود زنده می‌شود. عالمی که به شهری برود و شهر را تغییر دهد منذر است. قرار نیست که خشن باشد. با ورودش نماز را در محله احیا می‌کند. محرم را احیا می‌کند. این شخص، منذر است.

هر محله‌ای اگر یک قاری، امام جماعت و مداح خوب داشته باشد، احیا می‌شود. حتی اگر یکی از این‌ها هم باشد، احیا می‌شود. اگر کسی حتی قاری هم نباشد، روخوانی قرآن بلد باشد، می‌تواند در خانه‌اش را یک روز در هفته باز کند و دیگران بیایند با هم قرآن را روخوانی کنند. همین جلسه مثل چشمه‌ای می‌جوشد و نور را پخش می‌کند.

در وقوع انقلاب اسلامی همین جلسات خانگی نقش مهمی داشتند. بیوت نورانی، انقلاب اسلامی را شکل دادند. این علمی است که حیات ایجاد می‌کند و وضعیت یک شهر را عوض می‌کند. اگر کسی علم داشته باشد، یعنی زنده باشد نمی‌تواند زنده بودنش را مخفی کند. زنده بودن مخفی کردن نیست. جمع ایجاد کردن نتیجه چنین حیاتی است.

مواردی که در دانشگاه می‌خوانیم اغلب فاقد حیات هستند و حیات را انسان سلب می‌کنند. وقتی انسان وارد دانشگاه می‌شود نمازهایش عوض می‌شود. خودش تفاوت سبک زندگی‌اش را احساس می‌کند. براساس مدل «علم» و «حیات» باید وضعیتمان را روشن و مشخص کنیم. باید بسنجیم که چقدر علم‌هایمان به حیات منتهی می‌شود.

انذار عبارت است از علمی که حیات ایجاد کند. **معلم** کسی است که علم را تعلیم می‌دهد. انذار، معلم حیات‌بخشی است. اگر معلم قرآن شدید علم را با بُعد ببینید. انذار همان علم است از منظر حیات. همه واژه‌های منذر قرآن را علم ببینید.

از فقدان علم نگران نباشید، از فقدان عمل نگران باشید. در تهران ما، نیز منذر وجود دارد. علمی که در ما حیات ایجاد کند هم هست. فقط کافی است بپذیریم.

با شعار کسی زنده نمی‌شود. باید با صحبت‌های منذر، زندگی کرد نه این که فقط تبدیل به شعار شود. یک نفر مثل شهید آوینی وارد کار مستند می‌شود. به کار مستند حیات می‌دهد. معنای مستند را تغییر می‌دهد.

تلویزیون کسی را نشان داد که بازی‌های رایانه‌ای تولید می‌کرد، با بازی یارانه‌ای تاریخ انقلاب را زنده کرده بود و کسی که این بازی را پیگیری کند در واقع با تاریخ آشنا می‌شود.

چگونه باید این علم در دانشگاه‌ها و جامعه بروز یابد؟

در مرحله اول باید مبانی بحث علم، مُنقَّح شود. مبانی فکری ما در مورد علم تبیین شود. موضوع فهم شود.

مرحله دوم تبدیل علم به بسته‌های قابل ارائه است. تبدیل موضوع به کتاب یا مستمعین علم بشوند عامل به علم و الگوی آموزشی. یعنی چند نفر باشند که هر چه می‌فهمند را عمل کنند تا بقیه از آن‌ها الگو بگیرند. پس عده‌ای باید علم را عمل کنند. وقتی این اتفاق بیفتد بطور طبیعی جامعه مندردار می‌شود. باید انواع مندر در لایه‌های مختلف جامعه وجود داشته باشد.

باید شخصی که علم قرآن را دارد طور دیگری برخورد کند. همه تفاوت او را با خودشان بفهمند. ما الان اینطور نیستیم. باید تعدادی انسان ساخته شوند. مهمترین بحران کمبود آدم است، کمبود چنین نمونه‌هایی است.

عالم شدن نوعی از مبارزه است. همه این کار را سپرده‌اند به شورای عالی انقلاب فرهنگی. اصلا فکر کنید شورای عالی انقلاب فرهنگی وجود ندارد. نمی‌تواند چنین کاری بکند. اگر از هر رشته یک نفر به دنبال علم نافع می‌رفت، دیگر نیازی به شورا نبود. مثلا استاندار و شهردار نمی‌تواند شهر را عوض کند. توده مردم باید کاری را رقم بزنند. یک عالم می‌تواند شهر را تغییر دهد و نیازی به پست و مقام نیست.

یک بچه روستایی که ریاضی می‌خواند. پدر و عمویش هم دامداری و کشاورزی می‌کنند. چه کسی باید در کشاورزی و دامداری تحول ایجاد کند؟ همان پدر و عمویی که مشغول این کار هستند. پس این بچه روستایی چرا ریاضی می‌خواند؟ چرا درس می‌خواند؟ برای چه کسی درس می‌خواند؟ هیچ کس نمی‌داند چرا؟ شما نمی‌دانید در روستا بچه‌ها چطور درس می‌خوانند. اگر بخواهند ادامه تحصیل دهند باید از ۱۲ سالگی به مدرسه شبانه بروند و این یعنی جدایی از خانه و خانواده.

این طور نه آن بچه به جایی می‌رسد و نه کشاورزی و دامداری تحول پیدا می‌کند. نه زمین احیا می‌شود، نه سبک زندگی احیا می‌شود. این بچه دانشگاه هم می‌رود و درسش تمام می‌شود و کار پیدا نمی‌کند. یعنی باید در شهر بماند و کار پیدا کند.

اگر در شهر کار نباشد تحصیلاتش را ادامه می‌دهد و مثلاً می‌رود خارج از کشور. این سیکل معیوب ادامه پیدا می‌کند. نه زمین احیا شد نه مشکلی رفع شد. فقط این چرخه معیوب در حال حرکت است.

حالا باید چه کرد؟

در هر رشته‌ای هستید رشته‌تان را تبدیل به علم و حیات کنید. مثلاً ریاضی می‌خوانی، برگردی از اول به رشته‌ات نگاه کنی و ببینی کجای این رشته می‌تواند زندگی را تغییر دهد. باید بدانی چه بخش از ریاضی به کار زندگی می‌آید، به زندگی کمک می‌کند. هیچ کس نمی‌داند. بعد از دو سال باید از این رشته اشتغال دریاورم، نفع دریاورم، ثروت و پیشرفت دریاورم و به بقیه انتقال دهم.

الان خیلی دردناک است که در هیچ رشته‌ای هیچ کسی نیست که این توانایی را داشته باشد. کار ما شده است کشور گردی. زمین آماده است. نیروی انسانی هست. کار هست ولی هیچ جا علم نیست. دانشگاه‌ها علمی را آموزش می‌دهند که به درد نمی‌خورد. چرخه علم و حیات پیوست ندارد.

این که می‌گویند جامعه غرب پیشرفت علمی کرده است چطور اتفاق افتاده؟ چرا ما مثل غرب پیشرفت نمی‌کنیم؟ علم غرب قابل اعتماد نیست و ضرر علم‌شان از نفعش بیشتر است. به دلیل عدم وجود توحید در آن‌ها به هر چه تولید می‌کنند باید با شک نگاه کرد.

جهش ژنتیکی ایجاد می‌کنند، سرطان ایجاد می‌شود. بخاطر این که علم‌شان جزئی است. اعتماد به نفس و ادعایشان بالاست. از هیچ، همه چیز می‌سازند. اگر کسی گفت علم غرب پیشرفت محسوسی کرده است حتما اشتباه می‌کند. مطالعه دقیق نداشته است.

الان در آمریکا بر علیه همین علم پیا خواسته‌اند. به داروهایشان نمی‌توان اعتماد کرد. به صنعت کشاورزی شان نمی‌توان اعتماد کرد.

آقای دولابی می‌گفتند غربی‌ها کاری می‌کنند و ما ۳۰ سال بعد تقلید می‌کنیم. بعد می‌فهمند اشتباه بوده است و اصلاح می‌کنند. ما هم می‌فهمیم و اصلاح می‌کنیم. بعد ۳۰ سال می‌فهمند اصلاحشان هم اشتباه بوده و ما ۳۰ سال بعد از آن می‌فهمیم اصلاحش هم اشتباه بوده است. ما همیشه از نسخه اشتباه ۳۰ سال قبل غرب تقلید می‌کنیم.

همین تکنولوژی غرب که همه برایش سر و دست می‌شکنند، مفسد اجتماعی است. رجوع، مطالعه و اصلاح دستاوردهای غرب اشکال ندارد ولی اعتماد به این دستاوردها خطاست. نباید اعتماد کرد اما می‌توان تحقیق کرد.

روایات فضیلت علم بسیار زیادند. ما این روایات را براساس انواع علم تفکیک کرده‌ایم.

علم حیاتی، علم نوری و ...

مَا مِنْ عَبْدٍ يَغْدُو فِي طَلَبِ الْعِلْمِ أَوْ يَرُوحُ إِلَّا خَاضَ الرَّحْمَةَ وَ هَتَفَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرَّجَبًا بِزَائِرِ اللَّهِ وَ سَلَكَ مِنَ الْجَنَّةِ مِثْلَ ذَلِكَ الْمَسْلُوكِ.^۵

علم به انسان روح می‌دهد و چنین عالمی زائر خداست.

الْعَالِمُ بَيْنَ الْجَهَّالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ وَ إِنْ طَالِبَ الْعِلْمِ لَيْسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى حَيْتَانُ الْبَحْرِ وَ هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاغُ الْبَرِّ وَ أَنْعَامُهُ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ فَإِنَّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.^۶

برای طالب علم همه اشیا استغفار می‌کنند، حتی درندگان. علم سبب است. سبب مثل آسانسور است. که انسان را به خدا می‌رساند. عالمی که نتوان بر او اطلاق مجاهد کرد، عالم نیست.

اگر بخواهیم بفهمیم طبق آیه «کلا لو تعلمون علم» علم در ما هست یا نه! یک شاخصش حیات است. اگر علم ما ثمره‌ای برای زندگی معنوی داشت، علم است.

^۵ بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۱؛ ص ۱۷۴

^۶ بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۱؛ ص ۱۷۴

ساعت دوم

بحث علم و قدرت و آن حدیثی که حضرت آقا رویش بسیار حساب باز می کنند که «العلم سلطان» است.

وقتی که بنای شما بر بحث حیات است، حیات یک معنای مشخص دارد، حیات معنوی یک معنای مشخصی دارد که ما در منظومه رشد شاخص هایش را طیب، خیر، حسن و... گذاشتیم، حتی به صورت کمی نیز قابل احصاست. گاهی شما می گویند که این موجود (فلان فرد) زنده است، چقدر زنده است؟ شاخص داریم، اگر کار خیر انجام می دهد می گوئیم که زنده است به اندازه کار خیر، کار حسن و... انجام می دهد زنده است.

هم در دستاوردها، هم در مصنوعات و هم در وضعیت ادراکی انسان می توان حیات را دید. گاهی مفهوم حیات را با صدق و حسن، خیر و ایمان می گیرید، مثلاً می گویند که این نوزاد در مرحله طیب است و حیاتش در مرتبه طیب است. وقتی ما می توانیم حیات را شاخص بندی کنیم، در مصنوعات هم می توانیم این ساختار را داشته باشیم. به جای اینکه علوم دیگر، ریاضیات و دستاوردهای بشر را نفی کنیم می آیم فرد را مختار در نظر می گیریم که می تواند انتخاب کند، نفع ها را می گیرد و ضررها را کنار می گذارد. اصلاً ما ورود پیدا نمی کنیم که بگوئیم که ریاضی یا شیمی تا اینجا درست و از اینجا غلط است. بلکه وقتی ساختار تعقل و تفکر و ایمان درون فرد فعال شود او قدرت تشخیص می یابد و می تواند هر چیزی را با وضعیت مطلوب مقایسه کند و منافع را قبول کند. آنهایی که می آیند و می گویند که پایه علم بشری بر تجربه است ما رد نمی کنیم اما این امر زمان بر است و این زمان بر بودن با هلاکت انسان همراه است، بنابراین ما روی خود آدم ها سرمایه گذاری می کنیم.

جایگاه قرآن، ایجاد یک انسان متفکر عاقل است که در مواجهه با مسائل و موضوعات می تواند بیندیشد و بهترین حالت را از طریق الهام دریافت کند. قرآن در مرحله اول انسان را درست می کند، جای تفکر و تعقل را درست می کند. یعنی به جای ساماندهی علم، عالم را سامان می دهد و عالم را پشتیبانی می کند. یعنی نرم افزار نصب می کند و او را همیشه به روز نگه می دارد.

از قرآن باید آدم تولید کرد، نه علم. یعنی با هر مسئله ای الهام الهی سرریز شود. ولی کسی فکر نکند که در قرآن علوم نیست، بلکه قرار نیست ما فیزیک و شیمی و روان شناسی از قرآن در بیاوریم بلکه فیزیکدان، شیمیدان، روان شناس باید عالم به علم قرآن شود یعنی مثل قرآن ببیند و بشنود و وجودش مثل قرآن شود. وقتی مثل قرآن شد

یعنی واقعا مثل قرآن شد، می‌تواند با اینکه زبان قومی را نمی‌داند، با قرآن تحدی کند و درس نخوانده زبان را از خودش بروز دهد.

با قرآن خواندن باید چه چیزی در ما حاصل شود؟

باید به انسانی که خدا می‌خواهد تبدیل شویم، با غرض سوره‌ها همانی شویم که خدا می‌خواهد؛ ۱۱۴ سوره است، ما عندالزوم به هر چه که لازم باشد از این سوره باید برسیم.

مثلا سوره یس را حفظ هستید، شاخص‌های علمی که حیات دارد در این سوره آمده است: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ» (۱۱)... «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» (۷۰) خشیت و حیات شاخص هستند و خودشان هم شاخص‌هایی دارند، کسی که حی است یعنی به رحمت الهی وصل است و وجودش هر کجا که هست راهگشاست.

مثلا وقتی راجع به قدرت صحبت می‌کنید می‌گویید «ملک». باید و نبایدها حاکم می‌شوند.

یک بخش اول کار ثابت کردیم که علم و قدرت ارتباط دارند. اول راجع به مالکیت صحبت کردیم و مالکیت علم و قدرت را بیان کردیم. مالکیت علم، مالکیت قدرت. یکی مالک یک علم است و یکی می‌تواند مالک یک قدرت باشد.

حدّ وسط‌های این کتاب واقعا اذیت کننده است! این که ما حد وسط علم و قدرت را چگونه مالکیت قرار دادیم، خودش ماجرای دارد.

حضرت علامه در کتابهایشان به طور واضح می‌گویند که علم و قدرت با هم ارتباط دارند، ولی اثباتش را نمی‌آورند و ما در کتابمان به طور کامل حدّ وسط‌ها را و چگونگی این اثبات را بیان می‌کنیم.

علم، نور است ولی طیف‌های مختلفی دارد مثلا قدرت، مالکیت و غیره.

مثلا کسی می‌گوید که من به کلاسی رفتم که مهارت‌های خانه‌داری یاد می‌دادند، من فهمیدم که از این به بعد باید با بچه‌ام این‌گونه صحبت کنم، یعنی قدرت پیدا کرده که چگونه با بچه‌اش صحبت کند، یعنی حیاتی از جنس

قدرت پدید آمد. مثلا من فلان کلاس را رفتم و دگرگون شدم، فلان فرد را دیدم و دگرگون شدم، این‌ها حیات است.

مثلا من بخیل بودم ولی یکی از مهارت‌های حُسن‌گزینی را کار کردم و از آن به بعد بخل را کنار گذاشتم، یعنی علم به شما قدرت داده است یعنی علم برای شما قدرت ایجاد کرده است. نشانه قدرت، مالکیت است و نشانه مالکیت باید و نباید است. یعنی من می‌توانم باید و نباید این موضوع را تشخیص دهم، یعنی وقتی فقیری آمد بدانم که چقدر به او بدهم که تکدی‌گری ایجاد نشود و این‌طور نباشد که بگویم که ای کاش کمتر یا بیشتر می‌دادم.

اینجا این را می‌گوییم که وقتی قدرت را مطرح می‌کنیم، همه به توان جسمی اهمیت می‌دهند. به کرمانشاه رفته بودیم که در مغازه‌ای یک تابلویی از نیاکان فروشنده بود که همه پشت به پشت هم با قدرت ایستاده بودند و قدرت را در این دیده‌اند. ولی وقتی بچه‌ای با بلبل زبانی پولی از جیب پدر در می‌آورد هم قدرت است. و کسی نمی‌داند که رفتن به سمت هدایت، بالاترین قدرت را می‌خواهد.

ممکن است که یک نبی زور زیادی نداشته باشد اما همین مقدار که می‌تواند راه درست را به انسان‌ها نشان دهد، خودش قدرت است. مثل یک انسان جا افتاده‌ای در یک فامیل است که وقتی این پیرمرد و پیرزن از میانشان می‌رود می‌فهمند که او چه قدرتی داشت، وقتی بودند هیچ‌کسی حق بی‌احترامی به دیگری را نداشت و این‌ها تسلط در قلوب است و ما این‌ها را قدرت نمی‌دانیم.

کسی وارد جمعی می‌شود در ۳ دقیقه با همه دوست می‌شود، این یک «علم» است. می‌خواهم جنس «قدرت» را نشان دهیم و بعد به «جهت» برسیم.

یک نفر حتی خودش را نمی‌تواند معرفی کند و نمی‌تواند با دانش آموزان خوب ارتباط برقرار کند اما همین معلم در دل همه بچه‌ها چنان جا می‌گیرد که همه او را دوست دارند، این قدرت است. اینکه خودش را جای آن‌ها می‌گذارد و با آن‌ها همدلی می‌کند قدرت است. اینکه یک‌طوری بشنوی که حس کنند هم‌دردشان هستی قدرت است.

این مهم است که بدانیم به اندازه قدرت، می‌توان سیطره داشت. البته باید دانست که ممکن است انبیاء(علیهم‌السلام) قدرت داشته باشند اما دیگران زیربار نروند. اما ما بیاییم روی قدرتمان کار کنیم.. لحنمان را و.. تغییر دهیم.

«العلم سلطان»؛ علم سلطه می آورد. می گوید که من روی بچه‌هایم سلطه ندارم این یعنی علم ندارم، مگر آن که بچه‌ای موضع‌گیری اعتقادی پیدا کند که نمی‌توانیم کاری کنیم. ما روی برخی‌ها نمی‌توانیم سیطره پیدا کنیم اما باید برویم راهش را پیدا کنیم.

علم مساوی با قدرت است.

مثلا رفتن کلاس یکی از اساتید و باید و نبایدها را یاد گرفتیم. همین که یاد گرفتیم، «توانستم». یعنی بین این دو فاصله نیست، دانستن معادل توانستن است و این دو یکی است. به میزان علم توانایی به وجود می‌آید. اگر کسی در موردی احساس ناتوانی می‌کند برای این است که علمش را ندارد. مثلا می‌گوید که سیگار می‌کشم اما می‌دانم نباید بکشم! به او می‌گوییم که علم تو هنوز به حد قدرت نرسیده است. در واقع چیزی که تو از ضررهای سیگار می‌دانی، علم نیست. می‌گوید که من یک مقاله از ضررهای سیگار می‌نویسم ولی نمی‌توانم سیگار را ترک کنم! به او می‌گوییم که تو از علم تنها صورت آن را داری. او را به اتاقی می‌بریم و به او می‌گوییم که اگر سیگار کشیدی هفت تیر به تو شلیک می‌شود. یعنی فاصله بین سیگار و مرگ را از بین می‌بریم.. وقتی بداند که سیگار کشیدن معادل مرگ است دیگر نمی‌کشد. علم این آدم روزنه دارد! مثل بادکنک است که سوراخ شده و ترکیده است. یا مثل سخن حضرت آقا که حوضی است که نشتی دارد و پر نمی‌شود. کسی که می‌داند سیگار ضرر دارد اما می‌کشد، این علم نیست. این را علم بخوان و حجت معنا کن.

در سوره مبارکه جاثیه آمده است که این‌ها با وجود علم‌شان خیلی کارها را انجام دادند، یعنی حجت بر آنان تمام شد. یعنی روز قیامت وقتی به پیشگاه الهی رسیدند، نمی‌توانند انکار کنند. علم می‌نویسیم و حجت ترجمه می‌کنیم. علم هر جایی بیاید با قدرت همراه است.

علم را به واسطه ویژگی‌هایش می‌توان شناخت. علم مثل روح است. اگر بگوییم که علم قدرت است، باید شاخص‌های قدرت را بفهمیم. مثلا ما سوره ناس را خواندیم، آیا به آن علم پیدا کردید؟ چطور می‌توان فهمید که دانشجویان سوره ناس را خوانده‌اند؟ ما شاخص‌ها را فهمیده‌ایم:

۱) حیات؛ یک شاخص حیات است. حیات یعنی زندگی تغییر کرده است. مثلا من دیگر به فلان عروسی

نمی‌روم.

۲) قدرت؛ سوره ناس را خواندم چگونه بفهمم که به آن علم یافتیم یا نه؟ باید بگوییم که آیا در به تاخیر نیانداختن امور خیر مسلط تر شده‌ای؟ اگر در به تاخیر نیانداختن امور خیر تسلط یابد یعنی قدرت یافته است و این یعنی علم پیدا کرده است. اگر گفت نمی‌دانم یا گفت باید فکر کنم مانند معدوم بودن آن است. آیا سوره فلق را خوانده‌ای؟ یعنی مقابله من در مقابل حاسد و غاسق و نفاثات بیشتر شده است یا نه؟ آیا مسخره‌های مردم در مقابل کارهای خوب مرا هم چنان از کار خوب باز می‌دارد یا نه؟ وقتی حاسد با من برخورد می‌کند، باید بگوییم که نباید حسد حسود من را از کار خیر باز دارد. من نباید به چیزی یا کسی حسد ورزم. من حسد را در خودم کور کردم، چون فلق خوانده‌ام. حتی اگر قرار است غبطه بخورم با احتیاط غبطه بخورم که حسد نشود.

این سوره‌ها باید عملیاتی شوند. در غیر این صورت یعنی فرد آن سوره‌ها را نخوانده است. لذا کسی که سوره فجر را در نماز صبح بخواند با ابا عبدالله محشور می‌شود، پس بخواند، یعنی خودش جزء «کلاً»های سوره نباشد. می‌گوید وقتی من سوره فجر را خواندم می‌توانم تشخیص دهم که در زندگی یتیم و مسکین وجود دارند. این سوره مجاهدت آدم را بالا می‌برد. قدرت پیدا می‌کند که یتیم و مسکین را پیدا کند. قبلاً این گونه نبود اما الان که سوره را خواندم به این موضوعات حساس تر شده‌ام. این یعنی «قدرت»، یعنی یتیم‌شناس شدن. یتیم را باید تکریم کرد و این گونه قدرت می‌دهد. شما فکر کنید که به یک نفر بگویند که لذت‌بخش‌ترین چیز در دنیا چیست؟ غیرممکن است که علم‌آموزی را بیان نکند زیرا در هر بخش از این علم‌آموزی قدرت جدیدی دیده می‌شود. حیات جدیدی دیده می‌شود. تغییر می‌کند. علم قدرت می‌آورد و این نکته خیلی جالبی است.

۳) حکمت؛ به علم‌هایی گفته می‌شود که مبنایش روی قدرت است. یعنی به اندازه آن علم باید و نباید می‌داند و می‌تواند اجرا کند. یعنی همان حکم است. وقتی می‌گوییم که علم مساوی قدرت است یعنی حکم را بدانیم. حکمت اسمی است برای علمی که عین قدرت است.

ما به ابن سینا حکیم می‌گوییم، زیرا با علمش قدرت داشته است. حتی آنقدر است که در دهات‌ها هم هنوز چنین است که اگر حکیمی بگوید که نمی‌دانم، آنقدر او را می‌زنند و می‌گویند: تو بلدی اما نمی‌گویی!

دو شغل مهم در زمان قدیم در روستاها، یکی حکیم بوده است و یکی قابله. اگر قابله نمی‌توانست بچه‌ای را سالم به دنیا نمی‌آورد به او می‌گفتند: تو می‌توانستی سالم به دنیا بیاوری و نیاوردی! این‌ها مشاغل پر خطر در روستا است. اما

در شهر چنین نیست. قدیم قابله از طبابت مهم‌تر بوده است، زیرا وجهی نبوده که یک بچه سالم به دنیا نیاید. برای همین است که در روایات قابله حکم مادر را دارد و یک کرامتی دارد چون با جانش بازی کرده که قابله شده است. برخی چیزهایی که در روایات است وقتی از بسترشان خارج می‌شود، قابل تحلیل نیست. برای همین مثلا این روایتی که گفته شده است راجع به آن قابله‌ها است و نه قابله‌های امروزی.

خیلی از روایاتی که در باب علم آمده‌اند از جنبه قدرتشان آمده‌اند. علم مثل نوری است که منشور می‌گذاریم و آن را متمایز و در وجوه مختلف می‌بینیم.

«أول الحكمة ترك اللذات و آخرها مقت الفانیات.»^۷

این حکمت جنبه دنیازدگی را از انسان می‌گیرد و جنبه آخرتی را به او می‌دهد. یعنی اول حکمت این است که فرد از یک لذتی عبور کند و به لذتی تن ندهد، و آخرش یعنی بیزار از فانیات شود. یعنی آنقدر این علم نازل شده است و آنقدر تاخیر نسبت به خیر برایتان بزرگ شده است که به هیچ‌وجه حاضر به ترک نیستید و در مرحله آخر که به کمال حکمت رسیدید این است که از تاخیر بیزار شده‌اید. یعنی مرحله اول ترک لذت است و مرحله آخر یک موضع‌گیری شدید است.

سوره مبارکه کافرون:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

این یعنی موضع‌گیری کاملاً روشن و واضح.

^۷. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۹۶

اولش سخت است مثلاً اول صبح است و می‌خواهم کوهنوردی بروم اما خواب خوش صبح لذتی دارد که ترک آن سخت است اما علم به آن آنقدر زیاد است که من از لذت خواب صبحگاه می‌گذارم. اما در کمال حکمت من احساس بی‌زاری از خواب صبح دارم.

این‌ها به همین ترتیب است و ان‌شاءالله ادامه را خودتان می‌خوانید.

«بِالْحِكْمَةِ يَكْشِفُ غِطَاءَ الْعِلْمِ»^۸

یعنی حکمت می‌تواند پرده‌های علم را بشکافد.

علم همراه با حکم و همین‌طور باید و نباید، حکمت است.

«لَا حِكْمَةَ إِلَّا بِعِصْمَةٍ»^۹

در خود حکمت یک قدرتی نهفته است. عصمت یک حصن است، عصمت یک سرمایه است که به حکمت می‌رساند. به‌طور طبیعی این دو مورد، دوطرفه است، علم «انما»یی و علم «این است و جز این نیست» حکمت است و این یعنی عصمت. عصمت یعنی حصنی دارد که این حصن روزنه‌ای برای شکاف ندارد. مثلاً سیگار. علم بدون درز و بدون خلل حکمت است، علم بدون هوا حکمت است. علمی که هوا گرفته باشد یعنی حکمت نشده است. علمی که عصمت دارد و «انما»یی شده است به حکمت می‌رسد.

شما فقط همین یک روایت از امیرالمومنین (علیه‌السلام) را در نظر بگیرید، کافی است. ما خیلی از واژه‌ها را اشتباهی به کار برده‌ایم. یعنی اگر به کسی بگوییم که تو عصمت داری می‌گوید که عصمت فقط برای انبیاء (علیهم‌السلام) است. ولی حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌گویند که اگر عصمت نداشته باشید که علمتان به حکمت تبدیل نمی‌شود.

^۸. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۰۱

^۹. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۵۴۵

ما چگونه به عصمت می‌رسیم؟

نوع اول: علم

نوع دوم: حکم

وقتی که علم ما آنقدر باشد که بتوانیم به عمل برسیم، عصمت است.

لو تعلمون علم الیقین، تیترو می‌خورد. هر چیزی که ما می‌فهمیم باید بتوانیم «انما» بیاوریم. یعنی سوره ناس را خواندم و خناس و تاخیر خیر را فهمیدم، و اگر در عمل به خیر روزنه‌تی ایجاد شد و هوای نفس حاکم شد، پس علم‌ام به حد قدرت و حکمت نرسیده است.

اولین علم، علم همراه با حکم است و با تاسی از قرآن آن را حکمت نگرفته‌ام. در قرآن برای حکم و علم هر کدام شأن جداگانه قائل است. این شأن انبیاء (علیهم‌السلام) است که تمایز علم و حکم داشتند، و در آدم‌هایی امثال ما، حکمت می‌شوند. علم همراه با حکم در جه‌اش با حکمت متفاوت می‌شود.

نوع سوم: یقین

نوع چهارم: فهم

نوع پنجم: فقه

فهم و فقه مدل قدرتی‌اند. فهم علم حاصل از عقل است.

مثلاً سوره ناس را برای دانشجویان دوره تدبیر مقدمات ارائه می‌دهیم، یکی برای تخصصی و یکی برای فوق تخصصی و امتحان هم مطابق این دو متفاوت می‌شود. فقه در سوره ناس هم متفاوت می‌شود. اگر کسی تفقه کرد، می‌تواند حکم باید و نبایدی کلی برای مردم از سوره ناس بدهد.

تقاضایی که دارم این است که ذیل هر کدام یک سری روایت است. الان فرصت نیست که خواننده شود اما به نظرم خواندن این روایت‌ها با مفاهیمی که گفته شد، بسیار جالب است. جالب است که فهم و فقه در روایات بسیار دقیق طبقه‌بندی شده است.

نوع ششم: معرفت

این روایات مربوط به معرفت نیز بسیار جالب است.

«من عرف كَفَّ».

معرفت قدرت منع و کنترل به انسان می‌دهد. مثل خطاطی است، حد و حدود را می‌شناسد.

در نتیجه توان‌ها متفاوت است، فهمی، فقهی، معرفتی و غیره. یعنی ده‌ها حالت قدرت داریم و این به ما امیدواری می‌دهد. وقتی بشناسیم قدرت‌ها را کمتر توی سر خودمان می‌زنیم.

«مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ»^{۱۰}

مثل همان کاری که بچه‌های گروه صحیفه حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) متناسب با روزها انجام می‌دهند. مثلاً قبلاً نمی‌دانستیم شب‌ها و یک‌شنبه یعنی چه، اما الان یاد گرفته‌ایم.

چگونه بفهمیم که بچه‌های صحیفه موفق‌اند یا نه؟ اینکه همیشه برای کادرسازی و انقلابی‌بودن و مجاهده حاضرند. یعنی به اندازه «عرف الايام» نیروی تازه نفس داریم.

استعداد نبودن یعنی چه؟ یعنی هر کاری که انجام می‌شود، ان شاءالله خوب است و همین. حرف دیگری نمی‌توانیم بگوییم. اسمش عرف نیست. مثل قرآن خواندنمان. باید حتما عرف باشد. از این ۷۰۰ نفری که ثبت نام کردند، اگر ۵ نفر عرف الايام باشند، کافی است. استعداد در روایات به معنای آمادگی برای امکانات است.

نوع هفتم: برهان

«الملوك حكام على الناس و العلماء حكام على الملوك»^{۱۱}

منظورمان علم قدرتی است.

^{۱۰}. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۴۳۳

^{۱۱}. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۸۳

«قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ طَلَبَ عِلْمًا فَأَدْرَكَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ كِفْلًا مِنَ الْأَجْرِ»^{۱۲}

کسی به دنبال علم است و به آن می‌رسد، خداوند برایش دو اجر می‌نویسد. ولی طبق دستگاه حیات، کسی که علم را طلب کند، آن را درک می‌کند. ولی در دستگاه قدرت دو حالت دارد، ممکن است که کسی وسط کار بوده است و آمده بوده ولی نشده است، (مثلا استاد خوبی در دسترس نبوده است) در این حالت به او اجر داده می‌شود. یعنی به حکمت و معرفت نرسیده است اما مأجور است. حیات یک مفهوم نتیجه‌ای‌تر و قدرت یک مفهوم مقدماتی‌تر و راهبردی‌تر و جزئی‌تر است.

ما در این کتاب یک سری چیزهایی مثل این روایت آوردیم که خیلی هم ممکن است سوال در مخاطب ایجاد کند که این روایت را چرا در این فصل آوردید. دلایل اصلی فهم روایت است به همین جهت هر کس هر جا که بخواند می‌تواند آن را فهم کند.

«وَقَالَ ص مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عُتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْمُتَعَلِّمِينَ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنْ مُتَعَلِّمٍ يَخْتَلِفُ إِلَيَّ بَابِ الْعَالِمِ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَبَنَى اللَّهُ بِكُلِّ قَدَمٍ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ وَ هِيَ تَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يُمْسِي وَ يُصْبِحُ مَغْفُورًا لَهُ وَ شَهِدَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُمْ عُتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ»^{۱۳}

اگر کسی دوست دارد کسانی را که از بند آتش رها شده‌اند را ببیند؛ این آزاد شدن از نار دلیل دارد. قسم به کسی که نفسم به دست اوست، و او در علمش سماجت دارد (یختلف). خدا برای هر قدمش عبادت یک سال را می‌نویسد. علم قدرت بخش است. می‌تواند هدایت آورد و عدم عمل به آن می‌تواند ضلالت بار باشد. شیطان کارش مشابه‌سازی است و از مدل حق اخذ مسیر می‌کند. علم در آن مسیر شیطانی، حجاب اکبر می‌شود. بنابراین این‌ها را باید دو سویه خواند. یقین و حکمت همیشه مثبت آمده است اما برخی واژه‌ها نه.

^{۱۲}. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۸۴

^{۱۳}. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۸۴

۱) علم همراه با حکم انعکاس دهنده اسم علیم حکیم خداوند است که شأن حکمرانی انسان و شأن پیامبران عظام است.

۲) حکمت علم برطرف کننده نیاز است.

۳) یقین، را بعدا باید بخوانیم و کار کنیم، یقین در این کتاب همان یقین در سایر کتب علامه است. یقین اتقان علمی است که با توجه به علم حقیقی است و کارکرد آن باور و عمل آفرینی است.

۴) فهم، قدرت در تحلیل و تصمیم گیری. فهم پایه فقه است.

۵) فقه، به نوعی تخصصی شدن تصمیم گیری در علم است. فقه تخصصی شده فهم است.

۶) برهان، وضوح علم است. واضح ترین و آشکارترین است.

۷) معرفت علمی است که در اثر تصدیق است و مسبوق به سابقه است. به ذخیره های علمی قبلی برمی گردد و تجربه داشتن خیلی مهم است. در بین این علوم، معرفت تجربی ترین واژه است.

فقه و فهم را جدا می دانیم. در حکمت، علم و حکم به هم چسبیده اند. یقین یعنی یک حقیقتی است که اتقان دارد و بروز آن است و بیشتر معطوف به معلوم است. در فهم، فرد می نشیند و با عقلش حقیقت را می فهمد و آنچه که ناشی از ذهنیت و عقلانیت ورزی است فهم است. فقه یعنی همین کار را در یک کار تخصصی انجام دهی و جریان سازی اجتماعی داشته باشی. در واقع فهمش روی تحلیل مسائل و موضوعات می رود.

معرفت یعنی علمی که دقیق، تجربی و کارآزموده است، در گذر زمان شکست هایش را خورده است. جایی که می گوید «من عرف نفسه، عرف ربه» به عبارتی یک فرآیند است.

برهان کاملا واضح است. برهان به عصمت نزدیک است.

در فقاقت دو سو داریم، استفاده از عقل و دریافت وحی.

همین که وحی در جامعه با باید و نبایدها مطرح شود یعنی اجتماعی شده است. همین که به وسیله رسول متصل به وحی شود جامعه درست می شود، به طور طبیعی افراد نقش پیدا می کنند. مثلا شما این کار را انجام بده و دیگری فلان کار.

اگر فقاقت به سمت وحیانی شدن نرود و تنها بر تعقل تاکید کنند این فقیه نیست و نمی تواند جامعه را به وحی اتصال کند. اولین کاری که مردم می توانند انجام دهند این است که فقیه را بشناسند، و احساس کنند که بدون اتصال به فقیه

نمی‌توان کاری انجام داد. فقاقت بدون مراجعه مردم به فقیه احیا نمی‌شود و این نکته بسیار مهمی است. زیرا فقاقت از یک سمت به نیاز مردم گره خورده است.

فقیه خلف امام است و شبیه‌ترین فرد به امام است. فقیه مثلاً می‌تواند فقیه در مهندسی باشد یعنی نظام مهندسی‌اش تابع نظام ولایی است.

یکی از بدترین کارهایی که انجام شده این بود که فقه تنها در امور دینی واقع شد. اگر احکام فقهی تنها با تعقل انجام شود، دایره‌اش محدود می‌شود اما اگر احکام فقهی کل زندگی را در بر می‌گرفت، هر کسی نقش‌آفرینی خود را پیدا می‌کند.

همین مقدار که برای هر انسانی علم (حکمت، برهان، یقین، قدرت و ...) قائل باشید این انسان به عرش می‌رسد و هم وزن ملائکه می‌شود. می‌تواند این انسان بالاتر از ملائکه باشد و بدون واسطه حکم دریافت کند. کار ملائکه ریزش حکم است و این انسان با ساختاری که درون خودش به پا کرده است قدرت اتصال به وحی را پیدا کرده است.

رسول را که بینی او ملک و پادشاهی ندارد، او تنها یک چیز دارد و این است که با خدا ارتباط دارد و می‌تواند حکم را دریافت کند. می‌گوید: ای مردم طعام حلال بخورید! ممکن است که خیلی‌ها با تجربه به این برسند که طعام حرام عقل را زایل می‌کند ولی رسول بدون تجربه و تنها با اتصال به وحی به این نکته رسیده است.

فقاقت و فقیه شدن معادل ملک شدن است. می‌گویند که وقتی فقیه راه می‌رود مثل این است که جبرئیل در زمین راه می‌رود. (برخی جاها گفته شده)

ما نتیجه علم و قدرت را فضل می‌دانیم، فضل در روایت شریف پیامبر آمده است.

«قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ، وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»^{۱۴}

فضل قرآن نتیجه علم و قدرت است.

^{۱۴}. کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱، ص: ۷۶

براساس روایت پیامبر(صلی الله علیه و آله) یک دستگاه سه بخشی داریم، چه علم، چه دین و چه قدرت. وقتی می‌خواهد پیاده‌سازی شود قسمتی روی باورهاست که «آیه محکمه» است، بخش صفات روی «سنت قائمه» است و بخش عمل روی «فریضه عادله» می‌رود. یعنی روی ساختار وجودی می‌نشیند.

انسان شامل باور، صفت و عمل است. در باور باید محکم شود، در صفت قائم شود و در عمل عادل شود. علم و قدرت، علم و دین، علم و نور. حد وسط نور است.

اگر من بخواهم یک فرم پرسشنامه درست کنم تا متوجه بشوم علمم زیاد شده یا نه، سوالات چهار دسته دارد؛ علم و حیات، علم و قدرت، علم و دین، علم و نور.

شاخص‌ها درآورده می‌شود و من می‌خواهم بینم که حرکت‌های من در علم‌ام افزایش یافته یا کاهش یافته است. می‌رسم به روایت، بنابراین علم و حیات را به حیثیت باور، صفت و یا عمل بیان می‌کنیم. از این روایت مدل می‌گیریم که این موضوع را کاربردی‌تر کنیم.

تعیین در فرج امام زمان (عج) صلوات